

اند اختمش \* و با صفت است چون صمه تا و دال در این (بیت) به تیغ و صنان  
هر کجا کینه توخت \* گهی دل درید و گهی مینه دوخت \* و توختن بمعنی  
خراستن است و یا کمره است چون کمره زاورا در این (بیت) چون در اینها  
نیست جای زیستن \* بر چنین خانه نباید زیستن \* و زیستن در این جا  
معنی نوحه کرد نیست و این حرکت نباید تغییر بد یزد جمله از تغییرش تغیر  
نامیم است و گمانی که تا میس را جزالف نمیدانند بان نحو که گفته  
شد در من جز فتحه نخواهد بود و آن غلط است چنانکه دانستی و اشباع در لغت  
میر کردن بود و در اصطلاح مبارقت از حرکت ما قبل ردف و آن یا فتحه  
است چون فتحه را و نادرین (بیت) آمدت نوروز آمد جشن نوروزی  
فراز \* کا مکارا کار کیتی نازه از سر کپور باز \* و با صمه بود چون صمه با و میم  
در این (بیت) ها کرد تو من با شم کر کردن و کر بوزم \* تا زان شب  
خندانیت یکه خندان بیاموزم \* و بوزد و مقابل کود نهفت یا کمره باشد چون  
کمره خاوکاف در این (بیت) مرد شهوت پرست راد رحیم \* بتوان بست  
پرست خواند حکیم \* و خیم خوی و ماد نعت و کسانیکه دخیل را به آن معنی  
که گفته آمد اعتبار کنند اشباع را عبارت از حرکت دخیل دانند و بطلان  
این سخن در همین فصل بیاید و ظهور دارد که اشباع را حرکتی ما قبل

حروف مذکر فتن انصب والیق امت و اختلاف اشباع روا نیست و حذف  
 در لغت بر ابر شد نیست و در اصطلاح چهارصفت از حرکت ماقبل قید و آن  
 بالفتح یا ضمّه یا کسره باشد چون در این بیتها از ما این زمانها هر چه رفت  
 از نبرد \* بکام ذل ماهمین کشت کرد \* کرد یعنی آسمان (بیت) زختلان  
 و از نبرد و و یسه کرد \* زهر و صپاه افند را آمد بکرد \* کرد در مصراع اول  
 یعنی آ باد نیست (بیت) دیدم که بخی آب زمر چه خرد \* چون بیشتر  
 آمد شتر و بار بیورد \* و این حذف و نباید اختلاف پذیرد مگر آنکه قافیه  
 موصوله باشد چون این (رباعی) گر هو زدلم یک نفس آهسته شود \*  
 و از دود دلم راه نفس بخته شود \* در دید از آن آب همی گردانم \*  
 تا هر چه نه نفس تست آن شسته شود \* بشرط آنیکه آن حرف قید یا و او  
 نباشد چون این (بیت) دلاگر پیر خواهمی روید پیری \* که نبود جز یکنج  
 دهر پیری \* و کسانیکه اشباع را حرکت دخیل دارند حذف و حرکت ماقبل  
 حذف هم حرکت ماقبل قید گیرند و این بسیار بعید است که حذف و قید را  
 دو چیز شمارند و حرکتش را مشترک دارند ازین جا است که بعضی خواستند  
 که این هجیب را بپوشانند قید و حذف را یکی گرفتند و بغرض هرگاه حذف را  
 مشترک بگیریم چه میگوئیم در احکام آن که در حذف اختلاف چند و بسیار گونه

نهایی و در قید هرگاه موصوله باشد اختلاف حد و جایز است اگر در قید  
 میگویند که در حالت موصوله بودن حد و نیست باید در رد هم چنین  
 نباشد بلی هرگاه احکام اختلاف نپذیرد هیچ ندارد که یکی بکیرند مانند  
 نماز که هم حرکت ماقبل و اصلی و هم حرکت ماقبل خروج و منبذ و ناپره  
 است و توجیه در لغت ر و فرا کرده اند نیست و در اصطلاح هیارتست از  
 حرکت ماقبل زوی ماکن اهم از اینکه روی مفید باشد چون صافی و قمری  
 یا مطلق باشد چون صافیش و مفتیش و مخفی نماید که صافی و قمری  
 فانیه نمودن رواست چنانکه صافیش و مفتیش را و هم چنین هرگاه که  
 رویش اصلی باشد و آن حرکت هم فتحه هم فیه هم کمره باشد مثال فتحة  
 این سه ( بیت ) دیر بهمت نار باست اصحاب را بحق \* اندر کتابخانه املاک  
 تمت چک \* آمد صواب ر و مرجه تو کوئی و خصم را \* یا را از هره فی که کفیل  
 هیچ گونه چک \* تو در چکان زلفها صحاب رویش باش \* کو بزرخ اها ذی  
 تو خون دیل چک \* و چک در بیت اول یعنی قباله است و در بیت دوم یعنی  
 سخن و در بیت سوم امر از چکیدن است مثال مطلق این است چون را  
 راری فرارد هم بگویم ز مادرش و نیز او پدرش \* نه تر هم بگویم از خداوند  
 مرش \* و چون روی متحرک شود اختلاف توجیه جایز است چون قصید که حکیم

پرخند الذیان ( انوری ) گفته است و مطلقش **بجهت** \* ای مسلماً نان نغان  
 از دور جرح جنبری \* و از نفاق تیز و قصد ماه و کید مشتری \* در بیتهای  
 دیگر این قصید و مامری و عنصزی را تائیه آورده است و حقیقت این  
 است که هر حرکتی را که اختلاف می یابد نزد از حرکات تائیه نباید دانست.  
 چنانکه هر حرکتی که در قاضیه اختلاف پذیرد از حرورف تائیه نیست و چون  
 دخیل را به آن معنی که گذشت از حرورف تائیه میدان اشتغال را همها را از حرکت  
 او دیدند که درین هنگام اشباع و توجیه یکی می شود آمدند توجیهات از برای  
 این نمودند بعضی گفتند اشباع عبارتست از حرکت دخیل در قوافی موصوله  
 چون کسره یا در مائلی و زائلی و ماقیش و باقیش و توجیه عبارتست از  
 حرکت ماقبل روی ماکن که آن حرکت اشباع نباشد چون کل و مل و مائی  
 و باقی و ذعاش و نناش و بعضی برعکس این گفته و بعضی گویند که اشباع  
 عبارتست از حرکت دخیل در قاضیه که موصوله نباشد اگرچه روی متحرک  
 شد باشد بعلمت ردیف چون شاعر من و شاعر من و بعضی برعکس این  
 پس کسره عین و طاد رشا عر من و شاعر من توجیه است و رکابت این  
 توجیهات بر بینند آنگاه است و مچری در لغت محل رفتن است و در  
 اصطلاح عبارتست از حرکت روی اگر متحرک باشد به سبب اتصال و مل

یا ردیف و نباید که مختلف گردد و آنهم فتحه و هم ضمه و کسر و اُخت مثال  
متحرک شدن روی بحسب وصل کمره نون در این (بیت) در محفل خود  
را امله محبوسنی را \* انصوده دل انصوده کند انجمنی را \* مثال متحرک  
ملک بحسب ردیف این (قطعه) چاکر پورا ز چاکران تو همت \* دوستی با من  
دعا کرتو \* اطعمه گفته ام فرستادم \* اورها نیل قطعه را بر تو \* هیچ توفیق خیر  
خواهی یانت \* کوی بدین خیر همت را بر تو \* چه میسر شود بد و برسان \*  
نارماند بمن میسر تو \* نغاذد ر لغت روان کشتن فرمانت و در اصطلاح  
مبارتت از حرکات و ممکنات حر و فیکه بعد از روی می آیند و مراعاتش  
در همه جا لازم است و آن فتحه و ضمه و کمره و هم سکون بود مثال سکون وصل  
یا دریمتی و بعثیم مثال حرکت وصل فتحه میم در بعثتمش و متحرک شدن  
این حروف ممکن نیست مگر اینکه هم بعد خود پیوندند چه آنکه آخر فارسی  
همیشه زده است مثال سکون خروج یا در شمائی و شمائیل مثال حرکتش  
میم در بعثتمش مثال سکون مزید یا در هر دمتی و سپرد هتیم مثال حرکتش  
میم در هر دمتش مثال سکون مرد و حرف نایره الف و نون در این (بیت)  
تا کی بخون دید \* و دل پر و بیجان \* از ره برودن روند و براه آوریمشان \*  
مثال نایره که حرف اولش متحرک باشد و حرف دوم ساکن میم و همین